



بررسی تفصیلی معنای اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

حسین آجورلو

پژوهشگر علوم دینی

این مقاله در دو بخش درصدد پاسخ‌گویی به این موضوع برآمده است. ابتدا ضمن تبیین صحیح واژه ولایت و کاربرد عرفی و اصطلاحی آن، فهم نادرست برخی از محققین را از این مطلب نقد می‌کنیم. سپس ضمن پردازش معنای واژه «مطلقه» به حسب معنای لغوی و اصطلاحی آن در حقوق اساسی و فقه، به طرح نزاع مذکور خواهیم پرداخت. در ادامه نیز درصدد نقد و بررسی اشکال مزبور و پاسخ به چرایی گسترده‌گی اختیارات ولی فقیه جامع‌الشرایط

اشاره

اشتراک لفظی واژه «اطلاق» در ادبیات علم حقوق و فقه موجب برداشت‌های ناصوابی در فهم عبارت «ولایت مطلقه فقیه» شده است. در این مقاله، ضمن ارائه تبیین صحیح اصطلاحات متشابه، به بررسی وظایف و شئونات فقیه جامع‌الشرایط در عصر غیبت می‌پردازیم تا از رهگذر آن، کمیت و کیفیت اختیارات وی در بستر عقل و شرع واکاوی شود و نتیجه می‌گیریم که گسترده‌گی حیطة اختیارات فقیه در امور اجرایی و حکومت‌داری، جزء لوازم عقلی حاکمیت به شمار می‌رود و اساساً این اختیارات فراوان به‌عنوان ابزاری برای تحقق اهداف و وظایف حکومت است که عدم وجود آن، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل خواهد کرد.

کلیدواژه‌ها: ولایت مطلقه فقیه، دیکتاتوری، اختیارات، وظایف، امور حسبه، قانون اساسی، مصلحت

مقدمه

«ولایت فقیه» که حق ویژه فقهها در رابطه با کشورداری و حکومت بر جامعه دینی تعریف می‌شود، به‌عنوان طرحی برای حکمرانی در دوران غیبت حضرت ولی عصر (عج)، طی سده‌های اخیر با رویکردهای مختلفی همراه بوده است. اصلی‌ترین میدان نزاع در موضوع ولایت فقیه، بحث حیطة و دایرة اختیارات و وظایف فقیه است که وجه اصلی اختلافات علما و فقهها از ابتدای دوران «غیبت کبری» بوده و با شکل‌گیری انقلاب اسلامی، بستری جدید برای رویارویی عینی نظریه‌پردازان دینی با مسائل و مشکلات حکومت‌داری فراهم کرده است.

یکی از سؤالات مهم در فلسفه سیاسی جمهوری اسلامی ایران که به اشکال و شبهه رایج تبدیل شده است، معنای واژه «اطلاق» در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» - موجود در اصل ۵۷ قانون اساسی - است و اینکه این واژه چه گستره‌ای از اختیارات و وظایف را برای فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. آیا حیطة اختیارات فقیه جامع‌الشرایط و قلمرو ولایت وی، مقید به حدود و ضوابط خاصی است یا اینکه در همه حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد؟ آیا حیطة اختیارات وی صرفاً در ناحیه احکام اولی و ثانوی دوران دارد، یا شامل احکام حکومتی و ولایی نیز می‌شوند؟ این موضوع که محل اصلی نزاع در این مقاله است، منشأ توهم بسیاری از اندیشه‌ورزان معاصر شده است. طوری که می‌پندارند، واژه اطلاق موجود در این عبارت گویای شباهت حکومت اسلامی با حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری و یا نسخه بدل حکومت بی‌مبالات «سکولار» است. اینان با تلقی نادرست از این واژه، ولی فقیه را بالاتر از خود دین و قوانین شریعت پنداشته‌اند و در مقام نقد چنین مطلبی برآمده‌اند.

تبع در استعمالات عرفی این واژه در کتب اصیل زبان عربی گواه این مدعاست که رایج‌ترین وجه استعمال واژه ولایت در همان معنای مورد نظر، یعنی سرپرستی جامعه و حکومت‌داری و زمامداری است



بر خواهیم آمد. از جمله مباحثی که در نقد دیدگاه استبدادی بودن ولایت مطلقه فقیه بدان اشاره خواهیم کرد، بحث تناسب وظایف با اختیارات است. همچنین در بخش دوم از عنصر مصلحت به عنوان مدار اصلی احکام حکومتی در شکل‌دهی حیطه اختیارات فقیه سخن به میان خواهیم آورد. در ادامه ضمن اشاره به این عنصر مهم در فلسفه سیاسی غرب به پردازش این مطلب در قانون اساسی جمهوری اسلامی خواهیم پرداخت و از رهگذر آن اشاره‌ای کوتاه به اختیارات عالی‌ترین مقامات کشورهای دیگر خواهیم داشت تا با مقایسه‌ای تطبیقی، اشاره‌ای به وجود چنین اختیارات گسترده و انعطاف‌پذیری در نظام‌های غربی و مدعی دموکراسی نیز داشته باشیم.

مفهوم ولایت

واژه ولایت، علاوه بر معنای دوست، یاور و محبت (فیروزآبادی، ۱۴۱۲ق، ج ۵۸۳:۴) و غیره دلالت واضحی بر دو معنای «سلطنت و چیرگی» و «رهبری و حکومت» دارد (همان، ص ۵۸۳؛ فیومی ج ۲: ۶۷۲؛ احمدبن فارس زکریا، ج ۶: ۱۴۱) تا جایی که برخی از اساس سایر معنای را منکر شده‌اند و آن را صرفاً منحصر در سرپرستی و داشتن حق تصرف قلمداد کرده‌اند (منتظری، ج ۱: ۵۵؛ حسینی‌طهرانی، ج ۱: ۳۰-۱۴). علامه امینی در کتاب شریف‌الغدیر ضمن برشمردن معنای مختلف واژه ولایت و اشاره به مشترک معنوی بودن این واژه، موضوع له آن را اولویت در تصرف می‌داند و بیان می‌دارد که معنای دیگر نسبت به آن سنجیده می‌شوند (پیشین؛ امینی، ج ۱: ۳۷۰). در این گفتار نیز منظور ما از این واژه همین معنای زمامداری، حکومت‌داری و سرپرستی جامعه اسلامی است. اما متأسفانه بعضی از محققین معاصر با غفلت از استعمالات مختلف و عدم توجه به معنای لغوی آن، از اساس منکر استفاده از واژه ولایت توسط فقهای سده‌های گذشته در معنای کشورداری و زمامداری سیاسی شده‌اند و کاربرد آن را صرفاً در مورد امور محجورین، مجنونین، غائبین، ایتم و غیره می‌پندارند.

دکتر **حائری یزدی** در کتاب «حکمت و حکومت»، ولایت را حق تصرف ولی امر در اموال و حقوق اختصاصی شخص مولی‌علیه معرفی می‌کند و با تبیین اقتضائات کشورداری و حکومت، اساساً چنین مضمونی از ولایت را در مسائل جمعی و امور مملکتی تحقق‌ناپذیر می‌داند (ص ۲۲۱-۲۲۰). لکن مخدوش و مردود بودن این سخن با مراجعه به آراء و اقوال فقهای شیعه در ادوار مختلف کاملاً واضح می‌شود. بسیار جای تعجب دارد که ایشان چگونه از کثرت استعمال این واژه در معنای حکومت‌داری و سیاست‌ورزی در کتب مختلف فقهی طی ادوار گوناگون تاریخ فقه چشم‌پوشی می‌کند و با ملازم انگاشتن ولایت

با قیمومت بر ایتم و محجورین و اموال آن‌ها و همچنین با ذکر مصادیق استعمالات این واژه در خصوص ولایت داشتن فقیه بر تجهیز و شستشوی اموال فاقد وصی و ولایت بر بردگان و غیره، به عدم ظرفیت استفاده این واژه در معنای مدیریت سیاسی و اجتماعی اشاره می‌کند. غافل از آنکه:

اولاً، تفحص در آراء و اقوال فقهای طی قرون مختلف نشان می‌دهد که قیمومت صرفاً به‌عنوان یکی از اقسام ولایت به شمار می‌رود (مجله حکومت اسلامی: ۴۷). و در ابواب مختلف دیگر سایر اقسام اشاره شده است (همان، ص ۴۸ و ۴۹). لذا در نظر گرفتن نسبت تساوای بین این دو مفهوم نادرست است.

ثانیاً مقتضای این دیدگاه آن است که دلالت آیه شریفه «نما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلاة و یؤتون الزکاة و هم راکعون» (مائده/ ۵۵) و همچنین حدیث متواتر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۳: ۱۸۱) را که به نظر قاطبه علماء و فقهای شیعه در معنای سرپرستی جامعه اسلامی و اولویت در تصرف داشتن به کار می‌رود، نفی کنیم؛ در صورتی که بطلان آن کاملاً واضح است (طباطبایی، ۱۳۷۷، ج ۶: ۱۳-۲۴). اگر این آیات و روایات پیامشان این است که سرپرست شما خدا و رسولش و **امام علی** (علیه‌السلام) است، واضح است که این مطلب برای فرزندان، مؤمنان و ذوی‌العقول بیان شده است، نه محجورین و مجانین (به‌دراوند، ۱۳۹۳: ۸۸).

ثالثاً، تبع در استعمالات عرفی این واژه در کتب اصیل زبان عربی گواه این مدعاست که رایج‌ترین وجه استعمال واژه ولایت در همان معنای مورد نظر، یعنی سرپرستی جامعه و حکومت‌داری و زمامداری است. برای مثال دینوری در کتاب «الامامه و السیاسة» واژه ولایت را برای معرفی حاکمان و خلفای بعد از عصر نبی (ص) برگزیده است (دینوری، ۱۳۸۸، ج ۱: ۲۸؛ ج ۲: ۷، ۳۹، ۱۴۱ و ۱۴۲). او می‌گوید ولایت **عمر بن خطاب**، ولایت **هشام بن عبدالملک**، ولایت **حجاج** و ولایت **ولید**، **طبری** و **ابن کثیر** هم که از مورخان بزرگ به شمار می‌آیند در بررسی احوالات حکام مختلف و حوادث مربوط به دوره سلطنت هریک از آن‌ها، مکرراً واژه ولایت را استفاده می‌کنند و می‌گویند: ولایت **مروان بن محمد**، ولایت **زیاد**، و ولایت **عبدالله بن عامر** (ابن اثیر، ۱۴۰۸ق، ج ۳: ۸۹، ۱۸۴، ۲۴۲، ۳۴۰ ج ۶: ۲۵۰).

رابعاً، جست‌وجو در متون فقهی علمای سده‌های گذشته به خوبی نشان می‌دهد که در اندیشه فقهای ادوار مختلف، واژه ولایت علاوه بر معنای «فتاء» و «قضاء» در معنای سرپرستی و حکمرانی نیز استفاده شده است (نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲: ۱۵۶). **لذا با توجه به آنچه بیان شد، می‌توان عدم صحت دیدگاه دکتر حائری را در این زمینه نتیجه گرفت.**

مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه فقیه

اطلاق علاوه بر آنکه به معنای ارسال، شیوع، رها و بدون قید است، معانی فقهی و اصطلاحی نیز دارد (جمعی از محققین، ۱۳۹۲: ۲۲۴). در حقوق اساسی و علوم سیاسی استفاده از واژه اطلاق ذیل حکومت به معنای «سلطنت مطلقه»^۱ و «حکومت خودکامه» است (لنگرودی، ۱۳۷۸، ج: ۱۷۵۹: ۳) که در آن حوزه اختیارات حاکم، مشروط به حدود و ثغور خاصی نیست و کاملاً شاکله حکومت‌های دیکتاتوری را دارد. حاکم در مقام اجرا بنا به خواسته و میل خود تصمیم می‌گیرد و مرجعی برای کنترل وی وجود ندارد. در تعریف حکومت‌های دیکتاتوری گفته شده است: دیکتاتوری عبارت است از به دست گرفتن اقتدار فوق قانون توسط رئیس دولت (همان، ص ۱۷۵۷؛ عالم ۱۳۷۳: ۲۸۵؛ Rodée، ۱۹۷۶: ۳۱-۳۲) یا در تعاریف دیگر آمده است:

«دیکتاتوری حکومت یک نفر است که مقام خود را از راه زور یا رضایت و یا ترکیبی از آن دو به دست آورده است. دیکتاتور دارای حاکمیت مطلق است، یعنی همه قدرت سیاسی در نهایت از اراده او برمی‌آید و گستره آن هم نامحدود است. همچنین، دیکتاتوری به روالی دلخواه با صدور فرمان و نه بر پایه قانون به اجرا درمی‌آید. اقتدار دیکتاتور محدود و تابع هیچ اقتدار دیگری نیست، چرا که چنین تابعیتی با فرمانروایی مطلق او مطابقت ندارد» (cobban، ۱۹۳۹: ۲۶).

به نظر می‌رسد تلقی نادرست عده‌ای از متفکرین معاصر از قید اطلاق، و به تبع آن خدشه در حیطة اختیارات ولی فقیه، ناشی از چنین تعاریف و توضیحاتی باشد. اینان با گرفتار آمدن در دام اشتراک لفظ، با اخذ به معنای رایج در علم حقوق و سیاست، چنین پنداشته‌اند که دایره اختیارات ولی فقیه، فوق قوانین الهی است و با در نظر گرفتن حقوقی خاص برای ولی فقیه، همچون حق طلاق همسران مردم، انحلال مجلس، تغییر شکل نظام و... به تخطئه نظریه ولایت فقیه می‌پردازند. دکتر مهدی حائری در کتاب «حکمت و حکومت» می‌نویسد: «ولی امر، نه تنها بر اموال و نفوس مردم حق تصرف بالاستقلال دارد، بلکه احکام و دستورات او بر فرامین الهی همچون نماز و روزه و حج و زکات برتر می‌باشد.» (حائری یزدی، ۱۹۹۵: م ۲۶۷).

ایشان در جای دیگری، ضمن رد آرای فقهی مرحوم **فاضل نراقی** در مورد ولایت فقیه به حیطة اختیارات فقیه اشاره می‌کند و ایشان را به عنوان کسی معرفی می‌کند که شعاع حاکمیت و فرمانروایی فقیه را به سوی بی‌نهایت گشایند و فقیه را همچون خداوندگار روی زمین می‌داند. (همان، ص ۲۴۸ و ۲۶۷).

عده‌ای دیگر از محققین با اشاره به شئون گسترده ولی فقیه در حوزه‌های متفاوت کشورداری و عزل و نصب مسئولین، در امکان تحقق انتخابات و تشکیل مجلس در نظام اسلامی خدشه کرده‌اند و مجلس را شعبه‌ای از دفتر رهبری و قانون اساسی را کاغذ پاره‌ای بیش ندانسته‌اند.

همچنین رئیس‌جمهور را دستیار و معاون اول ولی فقیه معرفی کرده‌اند که پیوسته باید با نظر مافوق وظایف محوله را انجام دهد و در واقع رأی مردم به رئیس‌جمهور را کأن لم یکن تلقی می‌کنند. (سروش محلاتی، ۱۳۹۳: ۳۱، ۳۳، ۵۵ و ۹۷).

نقد و بررسی

در این قسمت تلاش می‌کنیم تا با بررسی حیطة اختیارات ولی فقیه، به نقد شبهه استبدادی و فرادینی بودن حکومت ولایت فقیه بپردازیم.

عدم امکان تحقق اشکال حتی برای ائمه اطهار (ع)

نامتناهی و بی‌قید و شرط بودن حکومت ولی فقیه مطلبی است فاقد عقلانیت، زیرا چنین چیزی حتی برای خود نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه اطهارین (ع) نیز ثابت نمی‌باشد. چرا که اعمال ولایت آن‌ها و تصرفاتشان، در صورت عدم وجود ضرورت و مصلحت خاص، مقید به قیودی خاص و در چارچوب احکام شریعت تعریف می‌شود. برای مثال، ائمه معصومین (ع) هر چند مجاز به تصرف در امور خصوصی مردم هستند،^۲ ولیکن هیچ‌یک از آن‌ها نمی‌توانند و نباید مردم را بدون هیچ دلیل و مصلحت خاصی به انجام کارهای خلاف شرع امر کنند و یا آنان را از واجبات الهی منع کنند.^۳ لذا این محدودیت به طریق اولی برای فقیه ثابت می‌شود؛ کما اینکه داعیه‌داران اصلی این نظریه نیز چنین ادعایی ندارند (عمیدزنجانی، ۱۳۶۶، ج ۱: ۲۶۹). برای نمونه، **امام خمینی (ره)** در کتاب «البیع» به این مطلب اشاره می‌کند و صریحاً مقامات خاص معصومین را برای فقیه نفی می‌کند. (ج ۲، ص ۶۵۴ و ۶۵۵). همچنین، ایشان در تاریخ ۱ آبان ۱۳۶۴ طی نامه‌ای به نمایندگان مجلس شورای اسلامی، ضمن اشاره به اظهارات مبهم برخی از نمایندگان در خصوص مقام رهبری، توصیه می‌کنند از ذکر شئون خاص معصومین برای ولی فقیه اجتناب شود. (موسوی خمینی، ۱۳۶۱، ج ۱۹: ۲۳۷).

تناسب وظایف و اختیارات

توجه به تفاوت وظایف و اختیارات فقیه و همچنین تناسب این دو با یکدیگر کمک شایانی به فهم این موضوع می‌کند. «وظایف»، اصطلاحاً به مسئولیت‌هایی گفته می‌شوند که بر عهده موظف علیه نهاده شده است و او ملزم به انجام آن‌هاست؛ به گونه‌ای که در صورت اجرا نکردن سلب منصب صورت می‌گیرد. «اختیارات» به اموری گفته می‌شوند که توان و اراده شخص را ارزیابی می‌کنند؛ طوری که این شخص می‌تواند اقداماتی را انجام دهد که دیگران حق آن را ندارند. (لک‌زایی، ۱۳۹۲: ۶۷ و ۶۸). نکته مهم التفات به تناسب این دو عنوان با یکدیگر است. به این معنی که هر چه کمیت و کیفیت وظایف

نامتناهی و بی‌قید و شرط بودن حکومت ولی فقیه مطلبی است فاقد عقلانیت، زیرا چنین چیزی حتی برای خود نبی مکرم اسلام (ص) و ائمه اطهارین (ع) نیز ثابت نمی‌باشد

**در دیدگاه سوم
حیطه اختیارات
فقیه مقید به
صرف جواز
تصرف یا ولایت
بر تصرف نشده
است، بلکه
نسبت به دو
دیدگاه قبلی
اطلاق دارد و
کلیه امور مرتبط
با زمامداری و
کشورداری را
برای ولی فقیه
جامع الشرایط
ثابت می کند**

بیشتر باشد، به تبع آن اختیارات بیشتری نیز باید برای موظف‌علیه در نظر گرفت. لذا حیطه اختیارات فقیه در زمان غیبت، تابع متغیری است از وظایفی که بر عهده وی نهاده شده است. در ادامه ضمن بیان وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت، به توضیح معنای اطلاق خواهیم پرداخت.

وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت

با تفحص گسترده در آثار و کتب فقهی گوناگون به این نتیجه می‌رسیم که می‌توان تمامی آرا و اقوال فقهای سده‌های گذشته تاکنون را در سه نظریه و قالب کلی گنجانند.

۱. عده‌ای از فقیهان، حوزه وظایف فقیه در عصر غیبت را به سمت‌های «فتاء» و «قضاء» و امور حسبه^۴ منحصر کرده‌اند. در مورد امور حسبه هم صرفاً قائل به جواز تصرف هستند (خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱: ۴۲۴-۴۲۳) و برای چنین اموری ولایتی قائل نیستند.^۵ منظور از افتاء و قضاء به ترتیب استنباط و بیان حکم شرعی بعد از درخواست مقلد و داوری و رفع خصومت با تکیه بر احکام شریعت است (جمعی از محققین، ۱۳۹۲: ۲۳۱).

۲. گروه دوم دقیقاً همین ویژگی را دارند با این تفاوت که فقیه را در امور حسبه دارای ولایت می‌دانند، لکن ولایت عامه (مطلق) به معنای تشکیل حکومت، جهاد، دفاع، اجرای حدود، گرفتن خمس و زکات و غیره را برای ایشان ثابت نمی‌دانند. (خوانساری نجفی، ۱۳۷۳ق، ج ۱: ۳۲۷) علامه نائینی (ره) در زمره این گروه است. تفاوت مجاز بودن به صرف تصرف با ولایت داشتن بر تصرف در این است که در صورت اول وکیل فقیه و شخص منصوب از جانب او، پس از مرگ وی منعزل می‌شود، در حالی که در صورت دوم، با مرگ فقیه، وکیل و منصوب او منعزل نمی‌شود (ارسطا، بی تا: ۷۲-۹۰).

۳. در برابر این دو دیدگاه، بسیاری از فقهای شیعه همچون **علامه نراقی، محقق کرکی، شیخ محمدحسن نجفی، آیت‌الله بروجردی، و امام خمینی (ره)** معتقد هستند که به لحاظ شأن حکومت‌داری، زمامداری و مدیریت اجتماعی، تفاوتی میان ائمه معصومین (ع) و ولی فقیه نیست بلکه تمام اختیاراتی که برای آن‌ها از این حیث ثابت است، برای فقیه نیز ثابت می‌شود (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۲۶؛ نجفی، ۱۹۸۱م، ج ۲۱: ۳۹۷؛ سبحانی، ۱۳۶۳: ۵۱۹-۵۲۰؛ رحمان ستایش، ۱۳۹۳: ۱۰۲، ۶۰۳، ۷۴۹، ۷۴۰-۷۵۴؛ جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۲۴۸). البته در صورتی که ثابت شود وظیفه‌ای صرفاً شأن خاص امام معصوم (ع) است، در این حال توقف می‌کنیم و آن را برای فقیه قابل اثبات نمی‌دانیم (موسوی خمینی، ۱۳۷۹،

ج ۲: ۶۵۵-۶۵۴). لذا طبق این نظریه فقیه اختیار تشکیل حکومت، اجرای حدود، تعزیرات، قصاص و دیات، قضاوت، اقامه نماز جمعه، نماز عید فطر و قربان، حکم به ثبوت اول ماه، حکم جهاد و صلح، تأسیس ادارات مختلف و غیره را دارد. (مؤمن قمی، ۱۴۳۲ق، ج ۳: ۶۵۵-۶۵۴)

معنای اطلاق

در توضیح معنای اطلاق در عبارت «ولایت مطلقه فقیه» باید گفت: در دیدگاه سوم حیطه اختیارات فقیه مقید به صرف جواز تصرف یا ولایت بر تصرف نشده است، بلکه نسبت به دو دیدگاه قبلی **اطلاق** دارد و کلیه امور مرتبط با زمامداری و کشورداری را برای ولی فقیه جامع‌الشرایط ثابت می‌کند. در توضیح بیشتر می‌توان گفت: ولایت مطلقه فقیه در برابر ولایت محدود فقها که عده‌ای به آن قائل بودند، قرار دارد و فقیه می‌تواند از مطلق اختیاراتی که از جانب صاحب شریعت و مالک جهان برای او ثابت شده است، در امور مربوط به مدیریت و سامان‌دهی اجتماعی استفاده کند و کاملاً مربوط به حیطه اجراست نه اینکه بتواند احکام اسلام را تغییر دهد. البته فقیه جامع‌الشرایط این اختیار را دارد که هنگام تراجم احکام اسلامی با یکدیگر، برای حفظ مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر موقتاً تعطیل کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی از احکام، **مطلق** است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌شود. (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۲۵۱)

نکته دیگری که در اینجا قابل فهم است، عدم اختصاص اختیارات وی به احکام اولی و ثانوی و جواز صدور احکام حکومتی و ولایی با محوریت عنصر مصلحت است. با تأمل بیشتر در این مطلب پی می‌بریم که عدم تفاوت شئون حکومت‌داری حضرات معصومین (ع) با ولی فقیه جامع‌الشرایط در وجود همین اختیارات است که بدون شک از لوازم قطعی و عقلی سرپرستی جامعه به شمار می‌رود و نبود آن‌ها عملاً استمرار نظام و حکومت را با خلل و مشکلات زیادی مواجه می‌کند. ولایت مطلقه فقیه بدین معنی است که دامنه اختیارات فقیه به حد ضرورت و ناچاری محدود نیست، بلکه مطلق است و حتی جایی را هم که مسئله به حد ضرورت و ناچاری نرسیده، ولی دارای توجیه عقلی و عقلائی است نیز شامل می‌شود. مثلاً برای ساخت بزرگراه، پارک و دخالت در امور اجتماعی، طبق این دیدگاه ولی فقیه حق تصرف دارد. (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۱۱۰؛ رحیم‌پور ازغدی، ۱۳۸۸: ۱۶۰-۱۵۸).

وظایف و شئون فقیه در عصر غیبت

افتاء، قضاء و جواز تصرف در امور حسبه

افتاء، قضاء و ولایت بر امور حسبه

مقیده

مطلقه

افتاء، قضاء، ولایت بر امور حسبه و حکومت داری و غیره

نسبت به دو مورد بالا اطلاق دارد

واژه اطلاق در عبارت ولایت مطلقه فقیه

گویای این مطلب
است که حیطة
اختیارات فقیه
جامع شرایط و
قلمرو ولایت وی،
صرفاً به لحاظ
حکومت داری به
حدود و ضوابط
خاصی مقید
نیست و فقیه در
همه حوزه‌های
حکومتی و مطلق
احکام دین حق
تصرف و ولایت
دارد

در نمودار بالا، هر چند دو اصطلاح اطلاق و تقیید در مورد اختیارات حاکم اسلامی مطرح می‌شود، لکن با توجه به تناسب وظایف با اختیارات (همان‌طور که قبلاً بدان اشاره شد) و به جهت انتقال آسان تر مطلب، تسامحاً این دو اصطلاح را برای وظایف و شئون فقیه به کار بردیم. لذا استناد به این مطلب برای اثبات مطلوب به انضمام کبرای کلی تناسب وظایف و اختیارات نیاز دارد که به تفصیل بدان پرداختیم.

با توجه به تقریری که از این بحث ارائه شد، واضح می‌شود که ولایت فقیه در عین اطلاق، مقید به قیود فراوان علمی و عملی است که حفظ آن‌ها حدوداً و بقاء لازم است. به عبارت دیگر، فقیه تابع شخصیت دینی و فقهی خویش است و جدای آن هیچ سمتی دیگر در جامعه ندارد و مثل افراد دیگر ملزم به اجرای فرامین فردی و اجتماعی دین است. «آنچه که در اسلام حکومت می‌کند، فقاقت و عدالت است و به تعبیر دیگر، حاکم و ولی مردم در اسلام، قانون الهی است نه شخص خاص، زیرا شخصیت فقیه یک تافته جدا بافته از مردم نیست، بلکه او نیز همانند یکی از احاد مردم موظف به رعایت احکام و قوانین الهی است.» (موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۲۳).

تصرف در معنای امور حسبه

نکته دیگر آن است که با توجه به مبنای فقهایی که حیطة اختیارات فقیه را در امور مربوط به افتاء، قضاء و حسبه می‌دانند هم می‌توان شرعیت سرپرستی و حکومت داری فقیه بر جامعه را ثابت کرد. بدین گونه که با تصرف در معنای امور حسبه، قائل شویم که این امور صرفاً به سرپرستی ایتام و محجورین و دفن اموات بی وارث مربوط نمی‌شوند، بلکه اموری همچون نظم دادن به جامعه دینی، ایجاد امنیت برای مردم، دفاع و مقاومت در برابر دشمنان اسلام، و حفظ اصل اسلام در برابر خطرات و انحرافات نیز از مواردی به شمار می‌آیند که شارع مقدس به هیچ وجه راضی به ترک و اهمال آن نیست و موکداً امثال آن را از شخص واجد شرایط طلب کرده است. به این مطلب در کلمات بسیاری دیگر از فقهای شیعه اشاره و تصریح شده و مورد قبول واقع شده است. (نائینی، بی تا: ۵۳) برای مثال، **آیت الله میرزا جواد آقا تبریزی** در حاشیه کتاب «مکاسب»، بعد از خدشه در دلالت روایات مربوط به بحث ولایت فقیه و اثبات ولایت فقهی در افتاء، قضاء و امور حسبه، با اشاره به مصادیق امور

حسبه، امر حکومت داری و تنظیم بلاد مسلمین را از مهم ترین مصادیق آن به شمار می‌آورند. (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۳: ۴۴؛ خویی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۱۰۱) اگر تا دیروز امور عامه در مواردی از قبیل حفظ و نگهداری اموال خردسالان بی سرپرست و یا بی خردان و نیز به الزام مردم به ادای حقوق یکدیگر و مانند آن‌ها خلاصه می‌شد، ولی اینک صدها نیاز اجتماعی وجود دارند که در عرصه‌های فرهنگی، اقتصادی و نظامی، دخالت دولت را می‌طلبند؛ مثلاً: آیا هم‌اکنون هیچ دولتی می‌تواند نسبت به بهداشت عمومی و یا مبارزه با بیماری‌های واگیردار بی تفاوت باشد؟

نتیجه

واژه اطلاق در عبارت ولایت مطلقه فقیه گویای این مطلب است که حیطة اختیارات فقیه جامع شرایط و قلمرو ولایت وی، صرفاً به لحاظ حکومت داری به حدود و ضوابط خاصی مقید نیست و فقیه در همه حوزه‌های حکومتی و مطلق احکام دین حق تصرف و ولایت دارد. همچنین حیطة اختیارات وی صرفاً در ناحیه احکام اولی و ثانوی دوران ندارد و شامل احکام حکومتی و ولایی البته بر مدار مصلحت نیز می‌شود. التفات به تناسب اهداف و وظایف با اختیارات نیز، مؤیدی مهم در اثبات مطلوب مورد نظر است. با توجه به مباحث مطرح شده، عدم سنخیت و مشابهت ولایت مطلقه فقیه با حکومت دیکتاتوری و فاشیسم آشکار می‌شود و همچنین رویکرد خودمحرانه و مبتنی بر هوی و هوس نیز برای فقیه نفی می‌شود، بلکه این اختیارات معقول، ظرفیت مناسبی را برای فقیه فراهم می‌کند تا در بن‌بست‌ها و گره‌های کور جریان‌های مدیریتی، بتواند مصالح امت اسلام را تأمین کند و آن را از منجلاب هلاکت نجات دهد.

در بخش بعدی این مقاله تلاش می‌کنیم عنصر مصلحت را به‌عنوان ضابطه اصلی استفاده ولی فقیه از احکام حکومتی، شرح دهیم. در ادامه با بررسی این عنصر در فلسفه سیاسی غرب و همچنین بررسی اختیارات عالی‌ترین مقامات کشورهای غربی، نشان خواهیم داد که وجود چنین اختیارات گسترده‌ای نه تنها نامعقول و مستبعد نیست، بلکه جزو لوازم عقلی حاکمیت به شمار می‌رود و اساساً این نوع اختیارات فراوان ابزار تحقق اهداف و وظایف حکومت هستند و نبود آن‌ها، نهاد حکومت را به عنصری بی‌ثمر و بی‌خاصیت تبدیل خواهد کرد.

پی‌نوشت‌ها

1. Absolute Monarchy
۲. آیت الله جوادی آملی در کتاب «ولایت فقیه» خویش می‌فرماید: ولایت به معنای سرپرستی به سه مورد تقسیم می‌شود: ۱. ولایت تکوینی؛ ۲. ولایت بر تشریع (قانون گذاری)؛ ۳. ولایت در تشریع، ولایت در تشریع نیز شامل ولایت بر محجورین و ولایت بر جامعه خردمندان است. هر کدام از این سه قسم برای پیامبر (ص) و ائمه معصومین (ع) ثابت می‌باشد، لکن برای فقیه جامع‌الشرایط صرفاً مورد سوم، یعنی ولایت در تشریع ثابت می‌باشد (جوادی آملی، ۱۳۹۴: ۱۲۳).
۳. به استثنای حالت تقیه و شرایط ضروری و امور دارای مصلحت.
۴. امور حسبه اموری هستند که شارع مقدس به هیچ‌وجه راضی به ترک و اهمال آن‌ها نیست و حتماً امثال آن‌ها در خارج باید محقق شود. برای مثال، می‌توان به دفن مبتدی که کسی برای دفن او اقدام نکرده است، یا سرپرستی ایتام ... اشاره کرد (خویی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۴۲۳؛ موسوی خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲: ۶۶۵).
۵. البته به نظر می‌رسد آیت الله خویی در صدد نفی حکم وضعی هستند، لکن اجرای احکام الهی و نظام اجتماعی را به‌عنوان حکم تکلیفی در زمره وظایف ولی فقیه قرار می‌دهند (خسروپناه، ۱۳۸۹: ۲۴).
۶. با توجه به همین مطلب است که معنای اضافی بودن اطلاق و تقیید فهمیده می‌شود. یعنی این دیدگاه نسبت به دو دیدگاه قبلی اطلاق دارد (مشکینی ۱۳۷۴: ۲۴۷).